

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و پنجاه و نهم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۲ گنج حضور، بخش پنجم

چشم او ماندهست در جویِ روان
بی‌خبر از ذوقِ آبِ آسمان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۵

چشم انسان من‌ذهنی در این لحظه به علت نیازمندی به جهان، به آنچه که ذهن نشان می‌دهد و فکرهای پشت سرهم که مانند جویی روان از ذهنش می‌گذرد دوخته شده است و از ذوق آب آسمان گشوده شده درون که در اثر فضاگشایی می‌جوشد و بالا می‌آید بی‌خبر است.

مَرَكِبِ هَمَّتِ سَوَى اسبابِ راند
از مُسَبِّبِ لاجَرَمِ محروم ماند

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۶
-لاجَرَم: به ناچار

انسانی که من‌ذهنی دارد، تمام همت و اراده خود را در سبب‌سازی و علت و معلول کردن چیزها و از وضعیت
به وضعیت دیگر رفتن، قرار داد؛ بنابراین او از مُسَبِّبِ که تمام وضعیت‌ها را ایجاد می‌کند غافل ماند.

نکته: اگر جوی روانِ ذهن ما را رها نمی‌کند و مرتب از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر می‌پریم، در
اینصورت فقط باید به این موضوع آگاه بوده، آن را در هشیاری خود نگه داریم و بدانیم که فکرهای همانیده به
ما کمک نخواهند کرد؛ آنگاه ناگهان جوی روانِ فکرها قطع و فضا باز خواهد شد.

آنکه بیند او مُسَبِّبِ را عَیَانِ
گی نهد دل بر سبب‌های جهان؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

آن کسی که فضا را باز کرده و آشکارا سبب‌ساز و بوجود‌آورنده اتفاقات را می‌بیند و درمی‌یابد که خداوند با خرد فضای گشوده شده و از طریق «کُنْ فَکَانَ» کارها را درست می‌کند، در اینصورت او کی دلبسته قوانین علت و معلول و سبب‌سازی ذهن می‌شود و از فکری به فکر دیگر می‌پرد؟

چون شدى مَن كَانِ لِلَّهِ از وَلَهُ
من تو را باشم، كه كَانِ اللَّهُ لَهُ

-مولوى، مثنوى، دفتر اول، بيت ۱۹۳۹

-وَلَهُ: حيرت

مولانا از زبان خدا مى‌گويد: «اى انسان وقتى فضا را گشودى، به آنچه ذهن نشان مى‌دهد اهميت ندادى و از شدت عشق حيران و شيدا شده، تماماً براى من شدى، در اينصورت من نيز براى تو مى‌شوم».

حديث

-«مَنْ كَانِ لِلَّهِ كَانِ اللَّهُ لَهُ.»

«هر كه براى خدا باشد، خدا نيز براى اوست.»

سِرِّ مُوْتُوا قَبْلَ مَوْتِ اَيْن بُود
 كَزِ پَسِ مُرْدَن، غَنِيْمَتِهَا رَسَد
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۷

رازِ «بمیرید قبل از اینکه مرگ طبیعی شما فرارسد.» چیست؟ پس از مُردنِ اختیاری و هشیارانه من ذهنی، پاداش و غنائم می‌رسد، یعنی به بی‌نهایت خداوند زنده می‌شوید و شادی و آرامش بی‌سبب شما را فرا می‌گیرد؛ پس حدیث «بمیرید قبل از اینکه بمیرید» را اجرا کنید.

نکته ۱: باید در خود بازبینی کنیم که آیا ما نسبت به ذهن می‌میریم؟ یا نه هر چه بیشتر داریم به من ذهنی زنده می‌شویم و می‌خواهیم من ذهنی خودمان را با دیگر من‌های ذهنی مقایسه کنیم و پیش بیفتیم؟

نکته ۲: برای اینکه بمیریم باید فضا را باز کنیم و چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد جدی نگیریم.

حدیث
 -«مُوْتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوْتُوا.»
 «بمیرید پیش از آنکه بمیرید.»

در خبر بشنو تو این پند نکو
بَيْنَ جَنبَيْكُم لَكُمْ اَعْدَى عَدُو

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۶

تو این اندرز خوب را که در یکی از احادیث شریف آمده بشنو و به آن عمل کن: «سرسخت‌ترین دشمن شما در درون شماست.» [بعبارتی فکر و عمل کردن برحسب هشیاری جسمی و همانیدگی‌هایی که در مرکز گذاشته‌ایم، سرسخت‌ترین دشمن ماست، بنابراین درمورد این دشمن نباید فقط با ذهن حرف بزنیم، بلکه باید عمل بکنیم.]

حدیث

-«اَعْدَى عَدُوَّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنبَيْكَ.»

«سرسخت‌ترین دشمن تو، نفس تو است که در میان دو پهلویت (درونت) جا دارد.»

تو به هر صورت که آیی بیستی
که منم این، واللّٰه آن تو نیستی

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۴

ای انسان تو به هر صورت ذهنی اعم از سیاسی، معنوی، دردمند، محتاج، زشت و زیبا که بیایی و بر آن اساس خود را به دیگران نشان بدهی و بگویی هویت من این است و من همین من ذهنی هستم، در اینصورت من به تو می‌گویم به خدا سوگند که تو هیچکدام از این تصاویر نیستی.

این تو گی باشی؟ که تو آن اَوْحَدی
که خوش و زیبا و سرمستِ خودی

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۶

بنابر این چگونه ممکن است این من‌ذهنی که بر اساس همانیدگی‌ها آن را ایجاد کرده‌ای، هویت حقیقی تو باشد.
بلکه تو اَلست و آن یکتایی هستی که همیشه سرمست وجود حقیقی خویش هستی و شادی بی‌سبب داری.

نکته: مردم من‌ذهنی خود را به همدیگر نشان می‌دهند، بر آن اساس خود را توصیف کرده و می‌گویند من این
هستم.

دیده‌ای کاو از عَدَم آمد پدید
ذاتِ هستی را همه معدوم دید

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۶

هر چشمی که برحسب همانیدگی پدید می‌آید، ذات هستی، خداوند و «من اصلی» انسان را بی‌ارزش، معدوم و هیچ می‌بیند.

نکته: علت اینکه ما در ذهن زیاد حرف می‌زنیم، برحسب سبب‌سازی ذهن فکر و عمل کرده و وقت را تلف می‌کنیم، این است که با چشم ذهن خداوند را بی‌ارزش می‌دانیم و اهمیتی برای حقیقت وجودی خویش قائل نیستیم.

ای دهنده عقل‌ها، فریاد رس
تا نخواهی تو نخواهد هیچ کس

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۳۸

خداوندا، ای دهنده عقل‌ها به فریاد ما برس، زیرا اگر تو نخواهی، هیچکس نخواهد خواست. یعنی عملاً من با فضاگشایی مرکز را عدم می‌کنم و عدم نگه می‌دارم و اگر تا به حال با من‌ذهنی یا سبب‌سازی ذهن چیزی می‌خواستم، دیگر نمی‌خواهم، بلکه می‌خواهم خداوند با «قضا و کُنْ فَکانش» بخواهد و روی من کار کند، ولو اینکه از نظر ذهن بی‌مراد می‌شوم. به بیانی دیگر، من نسبت به عقل من‌ذهنی‌ام گر شده و به عقل کل یا عقل خدا گوش می‌کنم.

نکته: برای اینکه خداوند «بخواهد»، ما باید فضا را باز و مرکز را عدم کنیم و عدم نگه داریم.

سَحَرَ الْعَيْنِ چه باشد، که جهان خشک نماید
برِ عام و برِ عارفِ چو گلستانِ رضایی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۷

-سَحَرَ الْعَيْنِ: سحر کرد چشم‌ها را، اقتباس از آیه ۱۱۶ سوره اعراف، مجازاً هر چیز بیرونی که به دیدِ ذهنِ ما یا به چشم سحر شده ما، ما را از حوادثِ مصون می‌دارد. سحر شدن و دیدن برحسب همانیدگی‌ها چه ارزشی دارد، در حالیکه جهان پیش انسان‌های عادی که من‌ذهنی دارند و با هشیاری جسمی عمل می‌کنند بی‌مزه و بیجان است و برای انسان‌هایی که با زندگی یکی شده‌اند، تبدیل به گلستانِ رضا شده است.

نکته: باید بدانیم که هر موقع فضا را باز می‌کنیم، از جنس خداوند و گلستانِ رضا می‌شویم و هر موقع فضا را می‌بندیم از جنس شیطان شده، خشک می‌شویم، در نتیجه روی یکدیگر اثر بد گذاشته و جهان را خراب می‌کنیم. بنابراین باید از خود پرسیم: «چرا همانیدگی‌ها و دیدن برحسب جسم اینقدر برایمان مهم و جدیست و چرا باید زیر نفوذ جسم‌ها باشیم؟».

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۱۶)

«قَالَ الْفُؤَا فَلَمَّا الْفُؤَا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرَهُبُوهُمْ وَ جَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ»
 «گفت: شما بیفکنید. چون افکندند، دیدگان مردم را جادو کردند و آنان را ترسانیدند و جادویی عظیم آوردند.»

[ما در ذهن جادوگران فرعون هستیم و با همانیده شدن با چیزها مار درست می‌کنیم و آنها را زندگی می‌دانیم، در حالیکه متوجه نیستیم حرکت فکرها در ذهن، زندگی نیستند. حال اگر یک موسی یا انسان فضاگشایی بیاید و مرکز را عدم کند، در اینصورت این فضای باز شده مانند اژدهایی مارهای همانیدگی و فکرهای مسلسل‌وار را می‌خورد.**]**

چون درافگندت در این آلوده رود
دم به دم می‌خوان و می‌دم قُلْ اَعُوذُ

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۱

-رود: رود

-قُلْ: بگو.

-اَعُوذُ: پناه می‌برم.

هرگاه دنیا تو را در رود کثیف و آلوده خود افکند، یعنی هر گاه دنیا سبب شد که آلوده هشیاری جسمی و دردها شوی، در اینصورت لحظه به لحظه «قُلْ اَعُوذُ» را بخوان و فوت کن. بعبارتی دیگر باید هر لحظه از شرّ فکرهای همانیده و آلوده به درد با فضاکشایی به خدا پناه ببریم.

تا رهی زین جادوی و زین قَلَق
استعادت خواه از ربُّ الْفَلَق

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۲

-قَلَق: اضطراب و پریشانی
-استعادت: استعاذه، پناه خواستن
-رَبُّ الْفَلَق: پروردگار بامداد، پروردگار آفریدگان

برای اینکه از جادو شدن و دیدن برحسب همانیدگی‌ها و اضطراب و دردهای من‌ذهنی رها شوی، از پروردگاری که تبدیل کننده شب ذهن به روز حضور و گشاینده بامداد هشیاری است پناه بخواه.

زآن نبی دُنیاات را سَحّاره خواند
کاو به افسون خلق را در چَه نشاند

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۳

-سَحّاره: بسیار جادوکننده

ای انسان، پیامبر به این دلیل دنیای مورد علاقه تو را سحاره و جادوگر نامید که این جادوگر سبب افسون و جادو شدن انسان‌ها می‌شود و هر آنچه را ذهنشان نشان می‌دهد به مرکزشان می‌آورد تا برحسب آن ببینند. بدین ترتیب دنیا انسان‌ها را با این ذهن همانیده و مرکز انباشته از چیزهای مادی در چاهِ ذهن نشانده است.

هین فسون گرم دارد گنده پیر
کرده شاهان را دم گرمش اسیر

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۴

به هوش باش که این پیرزن گندیده دنیا افسونی گرم و مؤثر دارد که انسان از آن خوشش می آید. او با دم گرم و گیرای خود، شاهان یا انسان هایی را که ذاتاً از جنس زندگی هستند اسیر کرده و همانیدگی های مختلف را به مرکزشان آورده، بطوریکه آنها از جنس جسم شده اند.

حدیث

-«اخْذَرُوا الدُّنْيَا فَإِنَّهَا أَسْحَرُ مِنْ هَارُوتَ وَمَارُوتَ.»
«بپرهیزید از دنیا که همانا دنیا جادوگرتر از هاروت و ماروت است.»

در درونِ سینه نَفّاتات، اوست
عُقده‌هایِ سحر را اثباتِ اوست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۵

-نَفّاتات: جمعِ نَفّاتَة، به معنی بسیار دمنده

در درون سینه هر انسانی دمندگی جادوگر دنیاست که از طریق من‌ذهنی چیزهای بیرونی را می‌دمد و به مرکز انسان می‌آورد و انرژی منفی آن را نصیبش می‌کند. بدین ترتیب گره‌های جادو و سحر یا همانیدگی‌ها و دردها نیز به جای خداوند در مرکز انسان جایگزین و محکم می‌شود. اثر منفی انسان‌ها روی یکدیگر ناشی از جادو شدن آن‌ها و محکم شدن گره‌های سحر دنیاست.

نکته: دنیا جادوگری است که می‌تواند از طریق ذهنمان همانیدگی‌ها را به مرکزمان هل بدهد. با تأمل روی خودمان و بقیه می‌توانیم محکم شدن گره‌های جادوی دنیا را در مرکزمان دریابیم و متوجه ارتعاش منفی آن روی خودمان و بقیه شویم.

ساحره دنیا قوی دانا زنیست
حلّ سحر او به پای عامه نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۶

جادوگر دنیا در مثل مانند پیرزنی بسیار دانا است که بصورت من‌ذهنی جلوه می‌کند و با سحر خود، چیزها را به مرکز انسان می‌آورد تا انسان برحسب آن فکر و عمل کند. گشودن و حلّ این سحر، کار عامه مردم نیست که من‌ذهنی دارند و در سبب‌سازی ذهن با علت و معلول کار می‌کنند؛ بلکه باید با فضاگشایی و ارتعاش فضای گشوده شده این سحر را باطل کرد.

ور گشادی عَقْدِ او را عقل‌ها
انبیا را کی فرستادی خدا؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۷

اگر عقل آدم‌های معمولی که من‌ذهنی دارند می‌توانست گره‌های سحر همانیدگی دنیا را بگشاید و قدرت تشخیص این جادو را داشت، در این صورت خدا پیامبران را نمی‌فرستاد.

نکته: حال متوجه می‌شویم چرا وضع بشریت و خودمان اینقدر خراب است و اشکالمان چیست. اشکالمان این است که ما قادر نیستیم با عقل من‌ذهنی گره‌های این سحر را باز کنیم.

هین طلب کن خوش دمی عَقدہ گشا
 رازدانِ یَفْعَلُ اللّٰهَ مَا یَشا

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۸

به هوش باش و کسی را طلب کن که هم خوش نفس است و هم گره گشا، یعنی زنده به عشق است و بر اساس مرکز عدم و فضای گشوده شده حرف می زند و انرژی می فرستد. انسان فضاگشایی را بطلب که راز آیه «یَفْعَلُ اللّٰهَ مَا یَشا»، «خدا هرچه بخواهد می کند.» را می داند، به ذهنش نمی رود و از طریق سبب سازی ذهن عمل نمی کند؛ بلکه از طریق «قضا و کُنْ فَکان» عمل می کند.

نکته: با سبب سازی در ذهن و با دانش تئوری نمی توانیم رازدانِ «یَفْعَلُ اللّٰهَ مَا یَشا» شویم، بلکه باید در عمل فضا را بگشاییم تا به رازی که زندگی آن را می داند پی ببریم.

(قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۰)

-«... کَذٰلِکَ اللّٰهُ یَفْعَلُ مَا یَشا.»

«...بدان سان که خدا هرچه بخواهد می کند.»

همچو ماهی بسته استت او به شست
شاهزاده ماند سالی و، تو شصت

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۹

-شست: قلاب ماهیگیری

ای انسان، این ساحره دنیا هشیاری تو را مانند ماهی به قلاب خود گرفتار کرده است. آن شاهزاده یک سال اسیر دنیا شد، اما تو به جای یک سال شصت سال است که اسیر همانیدگی‌های مرکزت و چیزهایی شده‌ای که به ذهنت می‌آوری. تا کی می‌خواهی اسیر این قلاب باشی؟ چرا از اختیارت استفاده نمی‌کنی و با فضاگشایی از قلاب آزاد نمی‌شوی؟

شصت سال از شَسْتِ او درِ مَحْنَتِ
نه خوشی، نه بر طریقِ سُنَّتِ

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۰

-مِحْنَت: درد، رنج

ای انسان، شصت سال است که در قُلاب و دام همانیدگی‌های دنیا دچار رنج و عذاب هستی؛ نه شادی بی‌سبب و حقیقی داری و نه برحسب خواسته خدا و زندگی و برطبق سنت عارفان بزرگ که فضاگشایی است عمل می‌کنی.

فاسقی بدبخت، نه دنیات خوب
نه رهیده از وبال و از ذنوب

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۱

-فاسق: گناهکار، تباہکار
-وبال: سختی، عذاب
-ذنوب: جمع ذنب، به معنی گناه

تو در من ذهنی، تبهکار بدبختی هستی که با وجود همانیدگی‌های بسیاری که در مرکزت داری، نه دنیایت خوب است و نه آخرتت. بنابراین از عذاب و بدبختی همانیدگی‌ها و از گناهان رها نشده‌ای و با سبب‌سازی قدرت بیرون آمدن از ذهن را نخواهی داشت.

نَفَخِ او این عُقده‌ها را سخت کرد
پس طلب کُن نَفَخه خَلّاقِ فَرَد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۲

-نَفَخ: دَم، نَفَس

دمیدن دنیا و من‌ذهنی‌ات که با انقباض تو و آوردن چیزها به مرکزت اتفاق می‌افتد گره‌های همانیدگی و درد را بسیار محکم کرده‌است. پس منبسط شو، فضا را بگشا و نَفَخه خداوند یا دَم خلق‌کننده یکتا را طلب کن.

نکته: دو جور دَم داریم. اولی بر اثر انقباض ما و توسط من‌ذهنی دمیده می‌شود و دومی پس از انبساط ما و توسط زندگی.

تَا نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي تُو رَا
وَارِهَانْدَ زَيْنِ وَ، كَوَيْد: بَرْتَرِ آ
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۳

-نَفَخْتُ فِيهِ: دمیدم در او.
-رُوحِي: روحم، رُوحِ مَنْ

تا در اثر فضاگشایی تو، آن دمی که خداوند لحظه به لحظه از روح و هشیاری خودش در تو می‌دمد و همان «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» است، تو را از سحر دنیا و همانیدگی‌ها برهاند و بگوید: «با مرکز عدم بالاتر بیا و والاتر شو.»

(قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۹)
-«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ.»
«چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید.»

جز به نفخ حق نسوزد نفخ سحر
نفخ قهر است این و، آن دم نفخ مهر
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۴

افسون سحر همانیدگی‌ها را فقط با فضاگشایی و با جاری شدن دم ایزدی می‌توان سوزاند و از بین برد، زیرا دمیدن دنیا و افسون ساحرانه همانیدگی‌ها قهر خداست، در حالیکه دم زندگی، دم مهر و عشق خداست.

نکته ۱: غیر از نَفَخِ خداوند که با فضای گشوده‌شده به ما دمیده می‌شود، هیچ چیزی نَفَخِ سحر را باطل نمی‌کند.

نکته ۲: سبب‌سازی ذهن یا هر کار ذهنی که در ذهن انجام دهیم، به نَفَخِ قهر کمک می‌کند، نه به نَفَخِ مهر. مادامی که در ذهن زندگی کنیم، نَفَخِ خداوند که دم عشق است به ما نمی‌رسد.

نکته ۳: اگر فضا را بگشاییم، دم ایزدی که نفخ عشق است هر لحظه ما را زنده و مشکلاتمان را حل می‌کند، فکرهای خلاق می‌آفریند، کائنات را به تعظیم در مقابل ما وامی‌دارد و درون و بیرون زندگی ما از رحمت ایزدی متبرک می‌شود.

رحمتِ او سابق است از قهرِ او
سابقی خواهی، برو سابقِ بَجُو

-سابقی: سبقت

-سابق: شخصِ پیشتاز، سابقون: پیشی‌گیرندگان در ایمان و عمل صالح

رحمت خداوند و لطف و کمک او در این لحظه، از قهر او که موجب اجرای قوانینش می‌شود بیشتر است. ولی تو با آوردن چیزها به مرکزت خود را از آن محروم کرده‌ای. اگر می‌خواهی از همه پیشی بگیری و از جنسِ زندگی شوی، برو آن سابق را بجو که خود زندگی است و یا کسی مثل مولانا را پیدا کن که به خدا زنده شده‌است و می‌تواند به تو کمک کند.

(قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۱۰)

-«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»

«سه دیگر، آنها که سبقت جسته بودند و اینک پیش افتاده‌اند.»

تا رسی اندر نفوسِ زُوجَتِ
کای شه مسحور، اینک مخرَجَت
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۶

-مَسحور: سحرزده، جادوشده
-مَخْرَج: محلّ خروج، جای نجات و خلاصی

ای انسانِ سحرشده، تو لحظه‌به‌لحظه فضا را باز و مرکز را عدم کن تا با زندگی و با انسان‌های زنده شده به خدا مانند مولانا همدم و قرین شده و از جنس آنها شوی و این راه نجات و خروج تو از سحر و جادوی همانیدگی‌هاست.

(قرآن کریم، سوره تکویر (۸۱)، آیه ۷)
-«وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ.»
«و چون روح‌ها با تن‌ها قرین گردند.»

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۲ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



پیغام عشق - پایان قسمت قسمت هزار و سیصد و پنجاه و نهم

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید